

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگوزلو

۲۳ اپریل ۲۰۲۳

حالا چه باید کرد؟

الف. بحران اقتصاد سیاسی ایران از سال ۱۳۵۴ و متعاقب شوک نفتی شروع شده است و تا کنون و طی نیم قرن گذشته به همان شکل ادامه داشته است.

ب. خصلت این بحران اقتصادی نه در قالب تورم بلکه به شکل رکود تورمی (Stagflation) بروز یافته است. اقتصادخوانده‌های مرتجع مانیتاریست مدافع وضع موجود - که با افزایش دستمزد کارگران هم به دلیل موهوم افزایش نقدینگی و به تبع آن افزایش تورم مخالفند - راهکار خروج از تورم را سیاست‌های انضباط و انقباض مالی و مهار حجم نقدینگی می‌دانند. مستقل از اینکه بیش از ۸۰ درصد این نقدینگی در اختیار کمتر از ۱۰ درصد جمعیت متمول و سرمایه‌دار کشور است مساله به سادگی این است که نظام جمهوری اسلامی برای حل بحران تورم اگر رویکرد انقباض مالی پیشه کند بر دامنه‌ی رکود خواهد افزود و اگر بخواهد رکود را از بین ببرد درگیر افزایش تورم خواهد شد! به عبارت دیگر حکومت دچار دور باطل و متناقض موسوم به Catch-22 شده است. تصور کنید شما برای حل معضل "الف" لاجرم باید به بخش "ب" بروید در حالی که گذر به بخش "ب" مستلزم گذار از معضل "الف" است! نویسنده‌ی را در نظر بگیرید که می‌خواهد کتاب نخست‌اش را چاپ کند اما ناشران پذیرش چاپ کتاب او را موکول به چاپ چند کتاب قبلی می‌کنند. فرد فقیری می‌خواهد از بانک وام بگیرد اما بانک پرداخت وام را به داشتن یک سپرده‌ی مالی ارجاع می‌دهد در حالی که او اصلاً پولی در بساط ندارد!

پ. به اعتبار دانش اقتصادی و کل تجربیات عملی این برهه‌ی پنجاه ساله راهکار خروج از این بحران کاپیتالیستی نمی‌توانست و کماکان نمی‌تواند پاسخ کاپیتالیستی باشد. اگر بود به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و نظام اجتماعی تولید سرمایه‌داری کنونی (نئولیبرالیسم) می‌توانست بر آن فائق آید و نیازی نبود که با نامگذاری بی نتیجه‌ی سال‌ها صورت مساله زیر فرش شود.

ت. همچنین راهکار خروج از این بحران جابه‌جایی دولت‌ها و برخی تغییرات سیاسی فرمال هم نیست. که اگر بود استقرار دولت‌های آموزگار و شریف‌امامی و از هاری و بختیار به جای هویدا باید رژیم شاه را از سقوط و فروپاشی نجات می‌داد. کمالینکه طی ۴۴ سال گذشته نیز روند تعویض دولت‌های بازرگان و بنی‌صدر و رجایی و باهنر و موسوی و رفسنجانی و خاتمی و احمدی‌نژاد و روحانی و اینک رئیسی نه فقط نتوانسته است دامنه‌های رکود تورمی را مهار کند بلکه با اتخاذ هر سیاستی بر تشدید بحران افزوده است. بنابر این چنانچه در آینده هر جناحی از اپوزیسیون راست بازار محور (از طالبان سلطنت و مدیریت گذار و تصمیم و ترمیم و جمهوری‌خواه و مشروطه‌طلب و جرج تاون

و الیزه و واشنگتن و تورنتو گرفته تا مجاهدین) به قدرت برسند اساس داستان فعلی تغییری نخواهد کرد. حتا رادیکال-ترین دسته‌ی جمهوری خواهان سوسیال دموکرات که در بخش سنتر اپوزیسیون حاکم ایستاده‌اند مادام که تکلیف خود را با "بازار آزاد" و "مالکیت" و سیاست‌های نئولیبرال روشن نکرده‌اند هیچ شانس‌ی برای تغییر اجتماعی ندارند. گیرم که عروج این جریان به عنوان جناح "چپ" بورژوازی بدون درجه‌ی معینی از پیشروی جنبش کارگری از بیخ و بن محال است و تزه‌های مسموم و امیدهای موهوم "طبقه متوسطی" و "دموکراسی خواهی" و "حقوق بشری" این طیف‌ها آب در هاون کوبیدن است. در عصر ما اهرم‌هایی مانند "دموکراسی" با آن همه "تعاوبیر و تفاسیر" و "حقوق بشر" و "جامعه مدنی" چیزی جز سنگ‌های تعرض بورژوازی به پرولتاریا نیستند.

ث. راهکار خروج از بحران رکود تورمی بر خلاف خیال خام جناح پرو غرب حکومت (اصلاح طلبان) ادغام در سرمایه‌داری غرب (امپریالیسم امریکا و اروپا) هم نیست. که اگر بود برجام و طرح‌های مشابه باید جواب می‌داد. ج. راهکار خروج از بحران رکود تورمی پیوستن به بلوک شرق و پیمان‌هایی نظیر شانگهای و بریکس و مشابه و قراردادهای اقتصادی با چین و همکاری سیاسی با روسیه و هند و استفاده از بازارهای این کشورها هم نیست. چ. راهکار خروج از این بحران راه اندازی خیالی تولید داخلی و سرمایه‌گذاری روی این یا آن بخش از تولید هم نیست. ساختارهای اصلی و بنیادی اقتصاد ایران طی پنجاه سال گذشته چنان تخریب شده است که برای احیای آنها و بازگشت به روال متعارف سرمایه‌داری در خوش‌بینانه‌ترین تخمین‌ها به بیش از سه تا چهار هزار میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم داخلی نیاز است. چیزی در حدود دو و نیم برابر درآمد خالص فروش نفت طی نیم قرن گذشته. امری صد در صد محال.

ح. حتا اگر چنین سرمایه‌ی مالی هنگفت و عجیبی از غیب برسد باز هم به دلیل تاخیر زمانی در ارتقای ابزار تولید و فقدان زیرساخت‌های سرمایه‌ی حقیقی^۱ مناسب و متناسب با نیازهای صنعت مسکن و حمل و نقل و بنادر و بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و اشتغال و محیط زیست و آب و برق و فاضلاب و مخابرات و اشتغال و پالایشگاه و نیروگاه و.... باز هم لاجرم حل بحران محتاج بروز یک واقعه‌ی مریخی است. به عبارت دیگر حتا اگر کسری بودجه‌ی دولت از طریق برنامه‌ی "مولد سازی" جبران شود و اصلاً حتا اگر تمام پول‌های صندوق بین‌المللی و بانک جهانی به جیب دولت جمهوری اسلامی واریز شود باز هم خروج از بحران رکود تورمی به سادگی ممکن نخواهد شد. با یک مثال ساده ادامه می‌دهم. به ادعای منابع دولتی در حال حاضر دست‌کم بیش از ۳۲ میلیون نفر از مردم ایران مستاجر هستند و نیازمند خانه. این هشت میلیون خانوار تحت هیچ شرایطی و مطلقاً نمی‌توانند از طریق پس انداز و وام‌های بانکی راساً اقدام به خرید کوچک‌ترین و ارزان‌ترین واحد مسکونی در حلبی آبادها کنند. قیمت یک آپارتمان چهل متری در خیابان جیحون یا نواب و جوادیه و دروازه‌غار تهران از دو و نیم تا سه میلیارد تومان در نوسان است. در نتیجه دولت باید بتواند بدون مشارکت مالی مردم همین امروز حداقل ۸ میلیون واحد مسکونی بسازد تا نیازهای اولیه‌ی این ۳۲ میلیون نفر مرتفع شود. اگر فرض کنیم جمعیت کشور همین امروز منجمد شود و باز هم فرض محال کنیم که کل نیازهای این خانه‌ها از نیروگاه‌های برق و گاز و آب و جاده و مدرسه و درمانگاه و بیمارستان و محیط زیست و غیره به طور غیبی فراهم شود باز هم حتا تصور چنین رویکردی برای یک لحظه هم که شده انسان را راهی بیمارستان می‌کند. آن وزیر "محترمی" که می‌گفت "با یک میلیون تومان ایجاد اشتغال می‌کند" احتمالاً "اشتغال" را با "اشتعال" اشتباه گرفته بود. بله با یک میلیون تومان و حتا کمتر (یک قوطی کبریت و نیم لیتر بنزین) نیز می‌توان اشتعال ایجاد کرد و جایی را طعمه شعله‌های حریق کرد. اما حتا برای ایجاد یک شغل اینستاگرامی علاوه بر ضرورت عبور از فیلترینگ باید یک تلفن همراه با قیمت کم و بیش هفت هشت میلیون تومانی داشت و چیزی در حدود پنجاه شصت میلیون

تومان کالا برای فروش. و البته دویست سیصد هزار نفر فالورر!! می دانم ادامهی این بحث ذکر مصیبت است. قبلاً ضمن طرح گفت‌وگوی شاه با معاون سازمان برنامه و بودجه^۱ به این مساله پرداختیم که با وجود هر میزان پول و سرمایهی مالی نمی توان زمان را به نفع ترمیم سرمایهی حقیقی (گسترش بنادر و جاده‌ها و فرودگاه‌ها و پالایشگاه‌ها و ساخت و ساز مسکن و رونق تولید آهن و فولاد و سیمان و شیشه و ایجاد نیروگاه‌های برق و گاز و آب و مدرسه و درمانگاه و مخابرات و فاضلاب و غیره) کوتاه کرد. آنان که گمان می‌زنند با "تعمیق خصوصی سازی خوب" و فروش اموال دولتی تحت عنوان "مولد سازی" به سرمایهی مالی لازم برای جبران کسری بودجه و پرداخت بدهی‌های دولت فائق خواهند آمد احتمالاً از روند شکل‌بندی سرمایهی حقیقی بی خبر هستند و نمی دانند با هر اندازه سرمایهی مالی اگر شما بندر و سیلو و جاده و کامیون و قطار و هواپیما و پالایشگاه و نیروگاه و فرودگاه و خطوط ریلی و آب و برق و محیط زیست سالم و فاضلاب و ظرفیت‌های مشابه نداشته باشید مطلقاً نخواهید توانست به نیازهای اولیه یک شهرک دور افتاده در شرایط کنونی پاسخ دهید چه رسد به مطالبات معوقه‌ی جمعیتی ۸۰ میلیونی! اصلاً فرض کنیم شما توانستید در نتیجه‌ی سیاست "مولد سازی" و فروش اموال "مازاد" دولتی و ملی دویست سیصد میلیارد دلار نیز به خزانه‌ی دولت واریز کنید. فقط صنعت نفت ایران برای بهسازی لوازم تولید خود به اذعان وزرا و کارشناسان خودتان به سرمایهی بالغ بر پانصد میلیارد دلار نیازمند است. بله درست خواندید ۵۰۰ میلیارد دلار. به اضافهی منت‌کشی از مدیران ارشد توتال و جلب حمایت واشنگتن دی سی! ناوگان فرسوده‌ی هوایی این مملکت برای معمولی شدن فقط نیازمند ناز ۱۵۰ میلیارد یورویی ایرباس فرانسه است. فرض کنیم که این مبلغ نجومی را هم تامین کردید. فرض کنیم که تحریم‌ها را هم شکستید و امریکا رضایت داد که یکی از شرکت‌های غول پیکر نفتی از جمله توتال فرانسه به ایران تشریف بیاورد و در جریان یک قرارداد "سکسی امپریالیستی" صنایع نفتی و پتروشیمی ایران را "تعمیر" کند و فرض کنیم شما توانستید سالانه صد تا صد و پنجاه میلیارد دلار نفت بفروشید و پول آن را بدون محدودیت‌های ناشی از تحریم و بدون هپل هپو کردن این و آن به نفع مردم هزینه کنید. بسیار خوب؟ زمان چه می‌شود؟ با خشک‌سالی چه می‌کنید؟ با هوای آلوده‌ی شهرهای بزرگ و صنعتی؟ با عواقب دفن زباله‌ها بر سلامت مردم و مسموم کردن محصولات کشاورزی و باغداری و دامپروری؟ تکلیف ترافیک تهران چه می‌شود؟ راستی آیا می‌توانید شکاف عمیق طبقاتی را هم با شلیک ساچمه پر کنید؟ آیا می‌توانید به مستاجرانی که هر روز به فقیرترین بخش‌های حاشیه‌ی شهرها رانده می‌شوند بگویند حالا هفت هشت سالی خانواده‌های‌تان را در گاراژها و اتوبوس‌ها و پشت بام‌ها و چادرها و تک اتاق‌های دوازده متری مستقر کنید تا برای‌تان خانه بسازیم؟ مدرسه و درمانگاه و بیمارستان و دارو و غذا و آب و گاز....شان چه می‌شود؟ آیا می‌توانید به آن ۶۳ درصد فارغ التحصیل بیکار دانشگاهی بگویند "دوست عزیز! یک چند سالی صبر کن تا تولید رونق بگیرد و ایجاد اشتغال شود!" به بیمارانی که برای یک عمل جراحی ساده مجبورند به جراحان حرام لقمه هفتاد هشتاد میلیون "زیر میزی" بدهند چه می‌گویند؟ شما که قرار نیست یک شبه برای مردم بیمارستان دولتی بسازید؟ شما که قرار نیست یک شبه برای مردم بیچاره جراحان شریف تربیت کنید که دست از این پاچه ورمالیده‌گی پلشت خود بر دارند و به جای انباشت سرمایه و پول و ویلا کمی هم به فکر مردم فلک زده باشند. فقط کمی! اگر فکر می‌کنید مشغول شایعه-پراکنی و تخریب و سیاه‌نامایی نظام پزشکی و بیمارستانی کشور هستم لطفاً بفرومائید تا بلافاصله چند بیمار از میان مردم کارگر و زحمتکش را خدمت‌تان معرفی کنم که ظرف همین چند روز گذشته پیش از بستری شدن و پرداخت هزینه‌های سرسام آور بیمارستانی مبالغی از سی میلیون تا هشتاد میلیون تومان به جراحان برای عمل‌های نه چندان پیچیده به عنوان "زیر میزی" پرداخت کرده‌اند. هستی‌شان را فروخته‌اند برای پرداخت این رشوه‌ها. رشوه نه به کارمند شهرداری. رشوه به تنها قشری که هنگام فارغ‌التحصیلی برای حفظ جان مردم سوگند یاد کرده است. این جراحان حتا به

پول رایج کشور نیز رضایت نداده‌اند و دلار و سکه‌ی طلا خواسته‌اند. بله بله بله! البته که نام و نشان و نشانی‌شان را می‌دانیم. شک نکنید اگر ما حاکم بودیم بدون درنگ و به محض دریافت اولین زیرمیزی شماره و مجوز مطب و نظام پزشکی‌شان را برای همیشه لغو می‌کردیم و آنان را برای خدمت به مردم فقیر به نقاط دور افتاده می‌فرستادیم! البته که اگر به فرض بیمارستانی خصوصی در کار بود سهام این جراحان نامحترم را هم باطل می‌کردیم. گیرم که ما به هیچ شکلی از خصوصی سازی باور نداریم و معتقدیم که تمام خدمات اجتماعی از جمله بهداشت و درمان و آموزش و حمل و نقل و غیره باید رایگان باشد. راه انجام تحقق این برنامه را هم خوب می‌دانیم. خوب خوب! حالا.... گیرم حجاب را با نصیحت و ماست و پلمب و جریمه و قهر و سرکوب و چوب و چماق به گذشته برگردانید و یا اصلاً از سر ناچاری بی خیال روستری شدید. باشد! تکلیف نان چه می‌شود؟ آیا نان و دارو و درمان و غذا را هم می‌خواهید به ضرب و زور یگان ویژه و ساچمه تامین کنید؟ ما (امثال من) کم و بیش ۴۵ سال کار کرده و جان کنده‌ایم و اینک در شمار هیچ بوده-گان هستیم. دست و پا و کمر خمیده و دندان‌مان که درد می‌گیرد از وحشت هزینه‌های هنگفت درمان و دارو مغزمان تیر می‌کشد. فرزندان ما و همسران‌شان با وجود تحصیلات عالی و دو شیفت کار کل دستمزدشان باید صرف کرایه‌ی خانه-یی پنجاه متری در جنوب تهران شود. آیا فرزندان شما آقایان و خانم‌ها خاتمی و روحانی و احمدی‌نژاد و قالیباف و رئیسی و ابتکار و مهاجرانی و عارف و کروبی و رضایی و لاریجانی‌ها و سرداران و وزرا و وکلا و استانداران و فرمانداران و شهرداران و بخشداران و...مانند فرزندان ما لنگ دو اتاق خالی هستند؟ از جان ما چه می‌خواهید؟ والله به پیر به پیغمبر به هر چه شما اعتقاد دارید یا ندارید اگر قوم غالبی ما را به گروگان می‌گرفت وضع معاش‌مان از اینی که هست بدتر نبود. مثل نهنگ‌ها دست به خودکشی جمعی بز نیم خیال‌تان راحت می‌شود؟ شما بمانید و آن چهاردرصد اندرگو نشین پورشه سوار چطور است؟ حالا که مخاطب‌ام "شما" هستید بد نیست بدانید این شکاف طبقاتی عمیق که تنها مسئول به وجود آوردنش شما هستید هر قدر عمیق‌تر شود لبه‌های برخورد گسل طبقاتی کارگران و زحمتکش‌ان با بورژوازی و طبقه‌ی "شما" تیزتر و برنده‌تر خواهد شد. شک نکنید.

خ. در مورد ماهیت واقعی "خصوصی‌سازی" نگارنده دست کم ده روز پیش از اعلام رسمی حمایت حکومت از آن تحت عنوان برنامه‌ی "مولدسازی" به اندازه‌ی لازم و در حد توان خود نوشته است. (نگاه کنید به مقاله‌ی بلند: "خصوصی‌سازی خوب بد زشت" در همین سایت). در تاریخ ۹ آبان ۱۴۰۱ یعنی در اوج کش‌مکش‌های "انقلاب ژینا" و درست زمانی که همه می‌کوشیدند برای رادیکال‌تر نشان دادن خود صفات پر دبدبه‌تری را به این "انقلاب" بچسبانند و از دیگر رفقا و رقبا و رهبران راست و خودخوانده‌ی خیزش، سبقت "غیرمجاز" بگیرند یکی از هولناک‌ترین ضربه-های تاریخی به هستی اجتماعی طبقه‌ی کارگر ایران وارد شد. همین روز خبرگزاری سپاهی فارس تیتراژ:

«بزرگترین معامله تاریخ خصوصی‌سازی ایران به ثبت رسید.»

قدرت این "اپرکات ناک‌دان" کننده به صورت طبقه‌ی کارگر چنان سنگین بود که صدای وحشتناک آن در هیاهوی کرکننده‌ی "انقلاب ژینا" گم و گور شد. برخلاف مطالب سطحی ژورنالیستی که نوشته‌های رمانتیک خود را با عبارت عبرت‌انگیز "خبر کوتاه بود" شروع می‌کنند، "خبر نه فقط کوتاه" نبود بلکه بلند و ترسناک هم بود. لطفاً گوش مبارک را به زمین سفت و سخت سیاست بچسبانید تا گوشه‌هایی از عمق فاجعه را به نقل از "فارس" روایت کنم:

«به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از روابط عمومی سازمان خصوصی‌سازی، رقابت بر سر بلوک ۵/۸۷ میلیارد و ۴۰۰ میلیون سهمی شرکت صنایع پتروشیمی خلیج فارس که ۱۲ درصد سهام این شرکت را شامل می‌شود، در حالی از روز شنبه (۷ آبان) آغاز شد که پس از سه روز رقابت نفس‌گیر، سرانجام امروز (دوشنبه ۹ آبان) این رقابت پایان یافت، تا بدین ترتیب بزرگترین معامله تاریخ خصوصی‌سازی در کشور به ثبت برسد.»

سر و صدای "انقلاب مهسا" و "رنگین کمان" و "رقابت منشورها" اما امان نداد خبر شنیده شود. در یکی از عجیب-ترین ادوار تاریخی این مملکت ادبار زده همه حتا جناب پهلوی و اعضای هالیفاکس و الیزه و واشنگتن انقلابی شده‌اند. تا دیروز ترامپ فاشیست و سکسیست منجی مردم ایران بود حالا سرآمد فاشیست‌ترین سیاستمداران عصر ما یعنی نتانیاهو از سوی رسانه‌ی اصلی ملجا این مردم جار زده می‌شود تا "کریه اکنون صفتی ابتر باشد!" خب! وقتی قرار است همه از جمله پرویز ثابتی "انقلاب" کنند دیگر چه کار با خصوصی سازی و فروش سرمایه‌های ملی به کلان سرمایه‌داران آنهم به ثمن بخش دارید؟ اخبار فاجعه‌یی که اخطارش حتا اعتراض راست‌ترین وزیر کار ج الف را برانگیخته بود به گوش کسی نرسید. اصلاً مگر کسی جرات داشت یا دارد علیه "انقلاب ژینا" نُطق بکشد و با طرح موضوع بزرگترین حراج اموال ملی "حاشیه‌سازی" کند؟ خورش حلال است و آبرویش مباح!

در تاریخ ۱ آذر ۱۴۰۱ سایت "الف" احمد توکلی که از حساب و کتاب بورژوازی ایران سر در می‌آورد نوشت: «میزان، مبلغ و روش واگذاری به گونه‌ای بود که نه عموم مردم و نه سرمایه‌داران جرء در آن هیچ جایگاهی نداشتند... اشخاص حقیقی یا حقوقی که این مبالغ هنگفت به آنها واگذار می‌شود؛ اغلب با نفوذ زیادی که در نهادهای حاکمیتی دارند، راه‌های فرار از پرداخت مبلغ نهایی را پیدا می‌کنند.»

لطفاً توجه کنید، سایت "الف" از کلان سرمایه‌دارانی سخن می‌گوید که دارای "نفوذ زیادی در نهادهای حاکمیتی" هستند، منابع ملی را مفت چنگ خود کرده‌اند و به گفته‌ی خبرنگار تحلیلی "الف" در پیدا کردن چاله چوله‌ها یا "راه‌های فرار از پرداخت مبلغ نهایی" نیز مهارت دارند. بیچاره اسدبیگی!!

شما بفرمائید من "اکنونیست هستم." باشد! من هم عرض می‌کنم "خوش خبر باشید!" تمام! د. عبور از بحران پنجاه سال گذشته بدون خلع ید سیاسی و اقتصادی از بورژوازی ممکن نخواهد بود. خلع ید سیاسی از بورژوازی مستلزم دخالت‌گری متشکل و متحزب طبقه‌ی کارگر است. بورژوازی با هیچ درجه‌یی از بحران به خودی خود فرو نمی‌پاشد. در صورت فروپاشی نیز جای خود را به امثال یلتسین‌ها خواهد داد. در نتیجه این یک حکم ثابت شده و معین تاریخی است که بورژوازی را باید از سریر قدرت سیاسی پائین کشید. یگانه سوژه‌ی انقلابی چنین رویکردی طبقه‌ی کارگر انقلابی و سوسیالیست است.

ذ. اینک و متعاقب افول خیزش "زن/ زندگی/ آزادی" آن پرسش سوزان می‌تواند کماکان این باشد که "چه باید کرد؟" و راهکار چیست؟ بدون کمترین تردیدی – چنانکه بارها به تاکید گفته‌ام – راهکار خروج از وضع فاجعه‌بار کنونی فقط و فقط تغییرات رادیکال سیاسی و در پی آن دست بردن ریشه‌یی به مالکیت است. تحولات اجتماعی رادیکال با تصریح برنامه در منشورها شکل نمی‌گیرد. حتا آغاز هم نمی‌شود. منشورها و بیانیه‌ها می‌توانند حداقلی و حد وسطی و حداکثری باشند. این بیانیه‌ها از هر دو سوی چپ و راست – به دلیل وضوح فقدان مابه‌ازای مادی و عدم نفوذ و پایگاه اجتماعی در طبقه‌ی خود - حداکثر چیزی است در حد اعلام مواضع سیاسی. غالب امضا کنندگان و طیف‌های مختلف این بیانیه‌ها و منشورها گروه‌ها و محافلی هستند که در سه خیزش دی ۹۶ و آبان ۹۸ و پائیز ۴۰۱ کمترین تاثیر معین و مشخص و پیشرو نداشتند. حتا در پخش اخبار خیزش‌های و فعالیت‌های تبلیغاتی در تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی محافل چپ و انقلابی از راست جا مانده بودند. بیست، سی، چهل و الی آخر تشکل و محفل و حزب و سازمان زمانی اتحادشان مفید و موثر و تعیین کننده خواهد بود که از نظر کمی بتوانند جمعیت میلیونی را وارد میدان مبارزه کنند. این کمیت قابل تامل – به تعبیر هگل- می‌تواند تبدیل به کیفیت شود. اعضای تعداد زیادی از سندیکاهایی که نامشان را با بسامد فراوان شنیده‌ایم از یک یا دو نفر فراتر نمی‌رود. لابد خیلی‌ها از این گزینه ترش خواهند کرد. این "سندیکا"ها در یک شبکه‌ی تلگرامی فقط به خبررسانی مشغول هستند و گاهی اوقات نیز تنها عضویشان نوشته‌هایی منتشر می‌کند که به

ندرت خوانده می‌شود. کمیته‌های فعالان سیاسی کارگری را می‌شناسیم که حتا زمانی که خیابان‌های تهران و سقز و مهاباد و رشت و ... به تصرف مردم معترض در آمده بود آنان نتوانستند سی‌چهل نفر عضو منفعل خود را به یک قهومخانه فراخوانند و دست‌کم مجمع عمومی خود را – که عدم برگزاری ده‌ساله اش را به تسلط پلیس نسبت می‌دهند – برگزار کنند. بخشی از کمیته‌ها و "کانون" ها اسم لغو مالکیت خصوصی و انقلاب سوسیالیستی که می‌آید هفت تا فیوز می‌سوزانند. امید و آمال دیروز آنان رهایی از طریق درد دل با کاترین اشتون بود و امروز سازمان ملل و جاوید رحمان است. حتا ائتلاف موقت با این کانون‌ها تا صبح نمی‌پاید. خیلی از این کمیته‌ها و شوراهای که به ویژه بعد از اعتصاب‌های مکرر در صنایع نفت و پتروشیمی ابراز وجود کردند مطلقاً مجازی و کاغذی هستند. می‌دانم طرح این مباحث من به مزاج خیلی از دوستانم خوش نخواهد آمد. در مشاوره با بعضی از دوستان دیگر آنان ضمن همراهی تمام عیار با نگارنده، فاش‌گویی این مولفه‌ها را چیزی شبیه گل به خودی و دشمن‌تراشی می‌دانستند و تا لحظه‌ی انتشار همین چند سطر خودممیزی شده با طرح علنی و عمومی آن موافق نبودند. به هر حال در قفای دروغ بقالانه و خودبزرگبینی سادملوحانه هر منافع طبقاتی خرده‌بورژوازی نهفته باشد واقعیت قضیه این است که پلیس سیاسی و اتاق فکرهایش با این اشرفی که به فعل و انفعالات سیاسی محفلی دارند اگر نه بیشتر باری به اندازه‌ی ما می‌دانند که در نتیجه‌ی ضربه‌ها و ضرب و جرح‌ها و دستگیری‌ها و بیکار کردن‌ها و فشارها و تهدیدها و تحدیدها "تشکل"های به اصطلاح فعالان کارگری فی‌الحال موجود در هر قالب و عنوانی مطلقاً توان رهبری و سازماندهی اعتصاب در یکی از صنایع موثر بر زیست اجتماعی را ندارند. این کمیته‌های فعالان سیاسی – به جز کردستان و کانون صنفی معلمان – نه از نظر کمی دارای پایگاه اجتماعی هستند و نه در حوزه‌ی تحلیل نظری حرفی برای گفتن دارند. جدی بودن و سیاسی بودن با بلند فکر کردن و بیانیه‌ی رادیکال صادر کردن متفاوت است. مساله بر سر تعداد امضا و چند و چون مطالبات مطروحه نیست. مطلقاً چنین نیست. کدام انسان شریفی را می‌شناسید که با لغو حکم اعدام و آزادی زندانیان سیاسی و غالب نکات این منشور مخالف باشد. مساله حتا نیابتی بودن چنین متونی هم نیست. مساله به سادگی مجازی بودن امضا کنندگان است. مساله‌ی اصلی فقدان پایگاه اجتماعی تشکل‌هایی است که از دی ۹۶ و آبان ۹۸ تا خیزش هفت ماهه‌ی اخیر حداکثر یک خبرگزاری اخبار سوخته بوده‌اند. بسیار خوب بیانیه‌ات را منتشر کردی و ضمن محکومیت محکم شورای ارتجاعی کار خواهان دست‌مزد ۲۶ میلیون تومان شدی، دستت درد نکند. لطفاً حالا شما که کمیته‌ی کارگری هستی و عضو و اساسنامه و "حضور فعال" در قلب کارخانه‌ها و محلات داری و با فرد یک لاقبایی مثل من از بیخ متفاوت هستی بفرما گام عملی بعدی ات چیست؟ درست مانند آن جوان غیوری که صندلی فرماندار مهاباد را به خیابان آورده و روی آن لم داده بود و به ریش حاکمیت تضعیف شده می‌خندید اما در پاسخ اینکه خب بعدش چه؟ مات و مبهوت نگاه می‌کرد. پنداری در انتظار ناجیان آسمانی بود!

اکثریت غالب اعضای این تشکل‌ها حتا از تفسیر حوادث شهر خود نیز ناتوان هستند چه رسد به تفسیر جهان. سازماندهی برای تغییر آن پیشکش. به قول رفیقی زنده یاد "اینها حتا نمی‌دانند لنین خوردنی است یا پوشیدنی." جنبش انقلابی – به تعبیر لنین- نیازمند تئوری انقلابی است. از اعضای رهبری این کمیته‌ها بخواهید ده مقاله که ظرف ده سال گذشته درباره‌ی مهم‌ترین مسائل معتدله جنبش کارگری نوشته‌اند و عاری از فحاشی و تهمت‌زنی است و حرف حسابی و راهکار عملی در میان گذاشته‌اند به ما معرفی‌کنند. شعارها و منشورها و بیانیه‌ها و مقاله‌های رادیکال و اولترا انقلابی بدون پشتوانه‌ی اجتماعی نمی‌توانند منشا تحولات ساختاری شوند. به تعبیر تقی شهرام روشنفکران محفلی چپ در بهترین شرایط فقط می‌توانند زانده و دنباله‌روی پیشتازان کارگری آگاه و انقلابی باشند. جنبش‌های اجتماعی بنا بر نیازها و استراتژی‌های خود دست به راهبردها و تئوری‌ها می‌برند و حزب و سازمان خود را بر می‌گزینند و یا خود اقدام به

تشکیل تشکل مورد نظر و مطلوب خود می‌کنند. طرح مطالبات و حرکت‌های نیابتی در بهترین حالت ممکن نشانگر نیت مثبت یک عده انسان خوش طینت و نیک سیرت است و بس! کمالینکه جنبش‌های خود به خودی و غیر متحزب و فاقد عنصر آگاه و رهبری حزب پیشتار انقلابی سوسیالیست نیز به قول رفیقی "تیر خالی کردن در کاهدانی است." واضح است که از نظر سوسیالیست‌ها در عصر سرمایه‌داری – آنهم سرمایه‌داری گندیده – تنها عامل تغییر انقلابی طبقه‌ی کارگر است. فقط پرولتاریا به عنوان آخرین سوژه‌ی انقلابی تاریخ می‌تواند بر این وضع اسفبار ادبارزده پایان دهد و با رهایی خود جامعه را نیز رها کند. تکیه به نیروها و اقشار عمومی جامعه – از جمله "زنان شجاع" و "جوانان غیور" – قادر به تغییر انقلابی و حتا تحولات اجتماعی و رفرف‌های مفید پایدار هم نیست. فداکاری زنان و جوانان کشور طی هفت ماه گذشته به روشنی این مدعا را ثابت کرده است. از سوی دیگر گلايه از پرولتاریا که چرا علاوه بر مشارکت پراکنده‌ی فردی در تظاهرات خیابانی به صورت طبقه وارد میدان نشده است در واقع چیزی جز فرار به جلو نیست. حربه‌ی اصلی – و راستش تنها حربه‌ی موثر – طبقه‌ی کارگر اعتصاب است. برای وارد شدن به چنین رویکردی کارگران ابتدا و به درست فکر می‌کنند با وارد شدن به میدان مبارزه‌ی طبقاتی (به طور مشخص اعتصاب) چه چیزی گیرشان می‌آید. تنها خرده‌بورژواهای ناشکیبایی که پرولتاریا را با نیروهای استشهادی اشتباه می‌گیرند از طبقه‌ی کارگر می‌خواهند که بدون پشتوانه‌ی لازم در زمین ناآشنا (خیابان) دست به حمله بزنند! هر دو طبقه‌ی اصلی جامعه (بورژوازی-پرولتاریا) و طیف خرده بورژوازی از زنان و مردان جوان و پیر و میانسال و کودک و دانش‌آموز و دانشجو و غیره تشکیل شده‌اند. این افراد ممکن است به لحاظ نسلی با نسل پیشین خود در سبک زنده‌گی متفاوت و حتا متخالف باشند. ممکن است در میان زنان و جوانان بورژوا یا پرولتر افرادی "غیور" و "شجاع" پیدا شوند. همانقدر ممکن است زنان و جوانانی در این دو طبقه و البته طبقه‌ی متوسط "ترسو" و "غیر غیور!!!" باشند. این تقسیم‌بندی‌های جنسی و اخلاقی چیز زیادی به ما نمی‌گوید. جوانان "غیور" و زنان "شجاع" خیزش "زن زندگی آزادی" بنا به خاستگاه طبقاتی خود منافع طبقاتی و اهداف سیاسی متفاوتی را پی می‌گیرند. البته که مطالبه‌ی حق بدیهی لغو حجاب اجباری و آزادی‌های فردی و اجتماعی و زنده‌گی متعارف – و مرفه – امری نیست که بشود از آن گذشت. منتها مساله به ساده‌گی این است که مطالبه‌ی حقوق دموکراتیک – که برخی از آن‌ها به عنوان "مطالبات حداقلی" یاد کرده‌اند. در دوران حاکمیت بورژوازی یک‌سره بر دوش طبقه‌ی کارگر است. هیچ بخشی از جامعه – از جمله "زنان شجاع و جوانان غیور" و روشنفکران سوسیالیست و "مدافعان حقوق بشر" و "فعالان جامعه‌ی مدنی" با حداکثر فداکاری – نمی‌توانند بدون حمایت طبقه‌ی کارگر در متن یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی به این حقوق دست یابند. بارزترین نمونه‌ی این واقعیت تاریخی را باید در انقلاب اکتبر و عملکرد بلشویک‌ها رهیابی کرد. این بلشویک‌ها بودند که با سرنگونی انقلابی دم و دستگاه بورژوازی مرتجع و مستبد تزاری و پائین کشیدن پرچم کرنسکی توانستند به تمام مطالبات دموکراتیکی که بورژوازی از اعمال آنها بازمانده و سر باز زده بود پاسخ گویند. آزادی زنان و اعاده‌ی همه‌ی حقوق آنان در تمام عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی صرفاً به اعتبار عملکرد و استراتژی انقلابی بلشویک‌ها ممکن شد. چنین رویکردی زمانی به تحقق پیوست که هنوز بورژوازی مدرن غرب نسبت به تامین همان حقوق اولیه‌ی زنان – از جمله حق رای – مقاومت می‌کرد. تنها سه دهه پس از انقلاب اکتبر بود که مدرنیسم بورژوازی غرب به اعاده‌ی حقوق دموکراتیک زنان در اروپا تمکین کرد. مدرنیسم پروژه‌ی نیمه تمام بورژوازی است که تحقق بخش‌های مترقی آن در کشورهای سرمایه‌داری فرعی یا پیرامونی به عهده‌ی طبقه‌ی کارگر است. با مدرنیسم مدرنیسم گفتن فله‌ی هیچ آبی برای کارگران و سوسیالیست‌ها گرم نخواهد شد. همچنین متحد شدن یا ائتلاف پیرامون براندازی و گذار باری به هر جهت از اوضاع کنونی معلوم نیست از کدام خراب شده‌ی سر در بیاورد. تجربه‌ی سقوط رژیم سلطنتی و کلاه رفتن سر

طبقه‌ی کارگر با وجود بیشترین دخالت موثر در سقط کردن پهلوی دوم، به کارگران نشان داد که صرفاً با شعار "مرگ بر این و آن" چیزی گیرشان نمی‌آید. تحقق مطالبات حداقلی در متن یک جنبش "همه با هم" اگر نام دیگر انقلاب دموکراتیک باشد عنوان شیک و محترمانه‌ی تلاش برای انکشاف مناسبات بورژوازی است! اگر منظور از مطالبات حداقلی در راه بودن یک مطالبه‌ی حداکثری باشد لاجرم انقلاب‌های تاریخ منقضی دو مرحله‌یی و باور ساده‌لوحانه به نقش دموکراتیک بورژوازی و خرده‌بورژوازی را تداعی می‌کند. و نه حتی انقلاب مداوم مورد نظر مارکس و تروتسکی. تلاشی که قصد دارد بدون حضور و هژمونی پرولتاریا به عنوان یک طبقه‌ی برای خود پرچم مبارزه را به دست زنان و مردانی بسپارد که با خصلت "شجاع" و "غیور" تعریف می‌شوند هر چه باشد انقلاب نیست. ما با سنت‌های میلیتانت این طیف گسترده در خاستگاه اصلی استراتژی "زن زندگی آزادی" به اندازه‌ی کافی آشنا هستیم. آنان به ویژه بعد از ظهور ارتجاع داعش به نحو شایسته‌یی در دو جبهه‌ی خونین به سختی جنگیدند و فداکاری‌ها کردند. جنگ علیه دولت قلدر و استبدادی اردوغان و نبرد ضد داعش مستلزم شجاعت و غیرت فوق‌العاده‌یی بود که "زنان و جوانان" مورد نظر بروز دادند. البته آن "زنان شجاع" و "جوانان غیور" گاه و بیگاه از پشتیبانی سخاوتمندانه‌ی جنگنده‌های ناتو نیز بی نصیب نماندند. اینکه "کنفدرالیسم دموکراتیک" برای ایشان حامل چه دستاوردی بوده است موضوع سخن من نیست. طبقه‌ی کارگر اما دارای سنت‌ها و تجربیات تاریخی ویژه‌یی است که با وجود پیری و بازنشستگی و مرگ پدران خود دست به آنها می‌برد و به نفع خویش بهره می‌گیرد. هنوز ده بیست سال بیشتر از "مرگ بر بن‌علی در تونس" و مرگ بر مبارک در مصر" و پیش از آنها رژیم چنچ‌های امپریالیستی در افغانستان (براندازی حکومت ترقی-خواه نجیب‌الله) و صدام حسین و معمر قذافی نگذشته است. خیال خام خواهد بود اگر کسی یک لحظه گمان زند که طبقه‌ی کارگر ایران از این تحولات که درست کنار گوشش به وقوع پیوسته است درس نگرفته باشد. اگر این تحلیل درست باشد نباید انتظار داشت که پرولتاریای ایران بدون مشاهده‌ی افق روشن انقلاب اجتماعی تمام هستی اجتماعی خود را وارد میدان کند. به ویژه که از این میدان صدهای شوم فاشیسم انواع و اقسام گروه‌های راست به گوش می‌رسد. و ناکسانی خود را منجی زنان و جوانان حق طلب ما جا زده‌اند که در اکسیون برلین و تورنتو و جرج تاون و لابی در هالیفاکس و الیزه و واشنگتن با عریبه‌ی مستانه از نئوفاشیسم در اوکراین حمایت کردند و آخرین آس خود را از جیب سوراخ پرویز ثابتی بیرون کشیدند. آنان که متحدان جدیدی در میان اعضای لابی هالیفاکس و "رهبران قوم‌گرا و سابقاً کمونیست کوردستان" و "اصلاح طلبان برانداز" یافته بودند برای خوش‌رقصی و دریافت چراغ سبز اروپا از یکسو مخالفت با اعدام را در منشورهای خود گنجانده و از سوی دیگر با رو کردن ساواکی‌های قدیم و طرح شعار "مرگ بر سه مفسد/ ملا- چپی- مجاهد" نیات پنهان خود را عیان کردند. پدر تاجدارشان کمونیست‌ها و مجاهدین را قلع و قمع کرده بود اما از نظر این جماعت آن کشتارها فقط زمانی به حد کفایت می‌رسند که "ملاها" نیز اعدام شوند.

باری وظیفه‌ی چپ هورا کشیدن برای "عادی سازی روابط دولت با همه‌ی دولت‌ها" نیست. نه ایران، سوئیس است و نه جغرافیای سیاسی ما بی‌طرفی و "عشق و حال" کردن با همه‌ی دولت‌ها را بر می‌تابد. کنار گوش ما قدرتمندترین تشکیلات امنیتی و اطلاعاتی جهان در ارتش پاکستان جولان می‌دهد که استاد و متخصص تروریست‌سازی است. کمی بالاتر افغانستان مرکز و جولانگاه و یک پای اصلی تروریسم متکی به اسلام سیاسی است. کنار مرز شمال غربی کشور یک عضو قدرتمند ناتو با پنجمین تشکیلات امنیتی نیرومند جهان (میت) نشسته است. دولت حاکم بر این کشور یک طرف جنگ داخلی در سوریه و عراق و پشتیبان اصلی صدور داعش از طریق بازگذاشتن مرزها به قصد براندازی دولت سوریه بود. سرزمین عراق تا ثبات سیاسی فعلاً خیلی فاصله دارد. اسرائیل به مرزهای ایران در بحرین و امارات رسیده و از شمال نیز تا باکو نفوذ کرده است. روابط خوب با همه‌ی دولت‌ها یعنی اینکه دو خیابان بالاتر از

سفارت اسرائیل در تهران تابلوی سفارت دولت مستقل و انقلابی فلسطین نیز نصب شود. عربستان و امارات و قطر یک پای صدور تروریست هستند. حتا با شکست نفوفاشیسم و اضمحلال دولت پروناوی زلینسکی بعید است جنوب و غرب اوکراین و آسیای میانه از شرارت‌های نئونازی‌های خلاص شوند. در غیاب یک آلترناتیو یا قطب سوسیالیستی هر درجه‌یی از انقلاب‌های رهایی بخش - حتا در حد انقلاب ساندینیستی یا بولیواری - بدون تعرض کونتراهای محلی به حال خود رها نخواهد شد. شکست سیریزا در یونان و گردش به راست لولا داسیلوا در برزیل و ناکام ماندن پودموس در خلا به وقوع نیپوسته است. مساله امید یا ناامیدی نیست. مساله به ساده‌گی واقع‌بینی سیاسی و فهم لحظه‌ی تاریخی انقلاب است. البته که بی‌طرفی سیاسی دولت و رابطه‌ی "خوب" با همه‌ی دولت‌ها یک ترم "لاکچری" است اما این شعارها چیزی در حد همان "نه شرقی نه غربی" جمهوری اسلامی است! بی‌طرفی سوئیس در جریان جنگ دوم جهانی طی یک سلسله توافق پیچیده میان متحدین و متفقین به منظور حفاظت از دارایی‌های طلایی دو طرف صورت گرفت. بگذریم! اگر نخواهیم برای عوامفریبی به سمت شعارهای "شاد" و توخالی غش کنیم واقعیت این است که در حال حاضر اولین و آخرین مسئولیت چپ سوسیالیست دخالت و مشارکت حداکثری در سازماندهی طبقه‌ی کارگر بر محور دو مطالبه‌ی بنیادی افزایش دستمزد و ایجاد تشکل‌های مستقل صنفی و سیاسی در محیط کار و زنده‌گی با استراتژی ایجاد رفاه و برابری و آزادی و نان و کار و در نهایت دنیایی بهتر و فارغ از ستم و استثمار است.

به یاد داشته باشیم!

ناف بورژوازی ایران - مستقل از روبنای حکومتی آن - با دو خصلت عمده‌ی:

الف. خرید و فروش ارزان نیروی کار.

ب. استبداد سیاسی.

بریده شده است و کماکان بر پایه‌ی این دو محور به انباشت سرمایه ادامه می‌دهد و تسمه از گرده‌ی اکثریت جامعه (مزدبگیران) می‌کشد، در نتیجه پاشنه‌ی آشیل طبقه‌ی حاکم مبارزه‌ی طبقاتی برای افزایش دستمزد منطبق بر یک زنده-گی مرفه و ایجاد تشکل مستقل است. مضاف به اینکه مهم‌ترین و اساسی‌ترین مطالبه‌ی مشترک میان اکثریت مطلق مردم کارگر و زحمتکش نیز در همین دو مولفه نهفته است. تصویب ۲۷ درصدی "افزایش" دستمزد برای سال جاری (۱۴۰۲) که حتا با ماده‌ی ضدکارگری ۴۱ قانون کار جمهوری اسلامی نیز همساز نیست. بار دیگر ثابت کرد تمام جناح‌های بورژوازی حاکم در تعرض به نان کارگران و زحمتکشان متفق‌القول هستند. بی تردید مبارزه برای لغو حجاب اجباری امری است که می‌تواند خیل عظیمی از "شهروندان" را به میدان کشد. چنین کمیتی (دست کم دو میلیون نفر معترض در جریان خیزش اخیر) به مبارزه‌ی ترقی‌خواهانه‌ی "مردم" ایران اهمیت ویژه‌ی می‌بخشد. اما چنین کمیت قابل تاملی در استمرار خود به کیفیت مورد نظر تبدیل نخواهد شد. دلیل این امر را لاجرم باید در مشارکت همان "خیل عظیم" دانست! بیهوده نیست که از راست‌ترین جناح‌های اپوزیسیون ج الف تا "چپ"ترین آنها خود را همساز و حتا صاحب خیزش پائیز می‌دانستند. باهوده است که راست از اینکه به تعبیر خود در این خیزش شعاری برای نان و دستمزد و کار و مسکن و برابری و رفاه داده نشد و دست‌کم اینکه شعار غالب نان نبود با دمب خود بشکن می‌زد! تنها مبارزه برای افزایش دستمزد و ایجاد تشکل مستقل است که می‌تواند توازن قوا را به نفع اردوی کار تغییر دهد و به مطالبات حداقلی و دموکراتیک نیز پاسخ گوید. موتور محرکه‌ی طبقاتی خیزش "زن زندگی آزادی" از چنین توانی برخوردار نیست.

بعد از تحریر!

مدافعان بی قید و شرط خیزش "زن زندگی آزادی" در مقام مقدمات یک انقلاب اجتماعی ممکن است با این استدلال بر نوشته‌ی من خُرده بگیرند که "بالاخره هر انقلابی از یک جایی آغاز می‌شود و...." بله البته. این جمله‌ی زیبا و حکیمانه‌ی است. آنان معمولاً برای تدقیق و تبیین این استدلال به خودسوزی محمد بو عزیزی و آغاز بهار عربی از تونس و سرایت آن به مصر اشاره می‌کنند. من با این داستان چندان بیگانه نیستم. هم با ساختارهای پروغرب رژیم‌های بن‌علی و مبارک در تونس و مصر آشنا هستم و هم دو آلترناتیو اخوان المسلمینی که بعد از سقوط دو رژیم پیش گفته به قدرت رسیدند را به اندازه‌ی کافی می‌شناسم. همان تونس و مصر به وضوح نشان دادند که جنبش‌های آن چنانی و فاقد سازماندهی کارگری در نهایت یا به عروج امثال راشد الغنوشی و محمد مرسی خواهد انجامید یا از درون آنها مرد آهنینی چون ژنرال سیسی بیرون خواهد زد. تجربه‌ی انقلاب همه با هم و ضدسلطنتی ۵۷ ایران در جای خود محفوظ. در مورد این خیزش‌ها به اندازه‌ی توان خود نوشته‌ام و در مصاحبه‌های مختلف سخن گفته‌ام. اضافه بر آنها پراگویی است و بس! در ضمن مقال‌های نیمه کاره‌ی پیشین را به همراه بحثی در مورد دستمزد در فرصت‌های آتی پی خواهم گرفت.

۳۱ فروردین- حمل- ۱۴۰۲

۱. برای آن دسته از دوستانی که به ماجرای "سرمایه‌ی حقیقی" آشنا نیستند و سلسله مقالات "شکوه خیزش جوینده‌گان شادی" را پی نگرفته اند به بخشی از گفت و گوی شاه و معاون سازمان برنامه بودجه در سال ۱۳۵۱ (مندرج در بخش الف از قسمت ششم این سلسله مقالات) اشاره می‌کنم:

در گزارش مشروح سازمان برنامه بودجه که سال ۱۳۵۰ (درباره وضع اقتصادی آینده کشور ۱۳۵۲-۱۳۵۶) با تاکید بر آمار مرتبط به پیش بینی اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشور برای نخست وزیر (هویدا) تهیه شده بود و قرار بود پس از طرح در هیات دولت، متعاقباً طی گزارش حضوری در شورای اقتصاد به ریاست شخص شاه به اطلاع وی نیز برسد و تصمیم لازم اتخاذ شود. گوشه‌ی از این گزارش (به نقل از "پروژه تاریخ شفاهی ایران / دانشگاه هاروارد) همین‌جا نقل می‌شود تا عمق داستان دانسته آید. لازم به ذکر است که اساس این گزارش واقع‌بینانه‌ی اقتصادی از سوی بهمن آبادیان و سایر کارشناسان زبده‌ی سازمان برنامه تهیه و نوشته شده بود. در این گزارش دولتی برای نخستین بار گفته شده بود که "اگر روندها و نابرابری‌ها و عدم تعادل‌های گذشته ادامه یابد چند سال دیگر مسلماً یک انفجار اجتماعی و سیاسی در ایران شکل خواهد بست." در گزارش به عدم توجه کافی به مسائل اجتماعی و آموزش و پرورش و بهداشت و درمان و مسکن و رفاه شهری و روستایی در دوران برنامه‌های سوم و چهارم (۱۳۴۱-۱۳۵۱) تاکید شده بود. به نقل از غلامرضا مقدم (معاون سازمان برنامه) گفته شده است: «گزارش را شخصا خواندم و مختصر تغییراتی در آن دادم. سپس گزارش را در هیات عالی برنامه با حضور نخست وزیر مطرح کردیم. آقای هویدا از لحن انتقادی گزارش خوشش نیامد و گفت که از بیخ و بن گزارش را قبول ندارد چرا که به پیشرفت‌های هنگفت کشور نپرداخته. بعد از جلسه به آقای هویدا گفتم "ایراد شما به این گزارش چیست؟ کجای آن علط است که اصلاح کنیم؟" هویدا گفت "نه مقدم این گزارش را بینداز دور و خودت گزارشی خوب تهیه کن که بشود به اعلحضرت ارائه داد. خودت می‌دانی چگونه عمل کنی!" به هویدا گفت "این گزارش بسیار خوبی است. این مشکلات باید مطرح شود. کارشناسان سازمان برنامه نمی‌گویند این وقایع ناگوار حتماً اتفاق خواهد افتاد. می‌گویند اگر روندهای نامطلوب کنونی ادامه یابد وضع بد خواهد شد. منظور این است که چارمجویی کنیم که این اتفاقات پیش نیاید." هر قدر هویدا اصرار کرد که گزارش را تغییر دهم نپذیرفتم. سرانجام اوقاتش تلخ شد و آن را پرت کرد و گفت "من که این را در شورای اقتصاد

مطرح نمی‌کنم. اگر می‌خواهی خودت بیا در حضور اعلاحضرت مطرح کن." من رفتم در جلسه‌ی شورای اقتصاد که به ریاست شاه تشکیل می‌شد. شاه پرسید "دستور جلسه‌ی امروز چیست؟" هویدا گفت "گزارش مقدماتی برنامه‌ی پنج و بودجه‌ی سال ۱۳۵۱ کل کشور مطرح است و اگر اجازه می‌فرمائید مقدم این گزارش را مطرح کند." شاه هم گفت "خیلی خوب." پس از خواندن یکی دو صفحه از گزارش به قسمت‌های انتقادی رسیدم که یک‌دفعه شاه گفت "بایست! بایست! این حرف‌ها چیست؟ این مطالب چیست؟ باز این اکونومیست‌های ما نشسته‌اند و این مطالب مزخرف را راجع به مملکت می‌گویند و پیشرفت‌ها را نادیده می‌گیرند و بدبینی و یاس ایجاد می‌کنند. کی به شما گفته این چیزها را بنویسید؟ اصلاً لازم نیست شما وارد این مسائل شوید. ما خودمان می‌دانیم که چه کار کنیم. این کمبودهای مالی را هم که شما دارید مهم نیست. بلکه ما همه‌ی اینها را می‌دانیم و خودمان اینها را درست می‌کنیم. درآمد نفت ما از حدود دو میلیارد فعلی به زودی به پنج میلیارد خواهد رسید و این تمام گرفتاری‌های شما را حل می‌کند. من همه چیز را خودم مراقب هستم و شما فقط به کار خودتان مشغول باشید و به این کارها کاری نداشته باشید." گفتم "اگر اجازه بفرمائید بقیه‌ی گزارش را به عرض‌تان برسانم." و مجدداً شروع کردم به خواندن گزارش. چند صفحه‌ی دیگر که خواندم باز شاه گفت "آقا ول کن." و بلند ادامه داد "من که گفتم کمبودهای مالی شما را تامین می‌کنم. شما لازم نیست نگران باشید." دیدم او اصلاً پرت است. فقط صحبت از کمبود مالی می‌کند در حالی‌که ما چیزهایی دیگری می‌گوئیم. می‌گوئیم عدم تعادل در وضع اقتصادی و اجتماعی مملکت به وجود می‌آید ولی ایشان صرفاً از پول درآمد بیشتر صحبت می‌کند. به ایشان گفتم "اگر شاهنشاه اجازه بدهید به عرض‌تان برسانم که مساله فقط پول نیست که برویم مثلاً با قرض از خارج تامین کنیم یا اینکه درآمد نفت افزایش پیدا کند. مسائل اصلی مرتبط با تغییر اولویت‌های مملکت است. داشتن منابع مالی اضافی به تنهایی کفایت نمی‌کند. ما با فشار تورمی شدید که در اثر افزایش بی رویه‌ی هزینه‌های دولتی ایجاد شده مواجه هستیم و این فشارها با فراهم شدن پول اضافی رفع نمی‌شود. ما با کمبود منابع حقیقی و نه فقط منابع مالی مواجه هستیم." گفتم "منظور از منابع حقیقی چیست؟" گفتم "مثلاً در حال حاضر ما در کشور مواجه با کمبود سیمان هستیم. حدود سالی پنج میلیون تن سیمان تولید می‌کنیم ولی با این پروژه‌های دولت در سال به ۱۲ میلیون تن سیمان نیاز داریم." گفتم "خب وارد می‌کنیم." گفتم "بنادر و شبکه‌های حمل و نقل کشور ظرفیت وارد کردن و حمل و نقل هفت میلیون تن سیمان در سال را ندارند." گفتم "خب بنادر را توسعه می‌دهیم." گفتم "مساله توسعه‌ی بنادر و جاده‌ها چیزی نیست که یک ساله انجام شود و لااقل هفت سال زمان نیاز دارد. بایستی آهنگ هزینه‌های دولتی را کم کنیم و منابع‌مان را از مصارفی که اولویت کمتری دارند به سوی هزینه‌های با اولویت بیشتر منعطف کنیم." گفتم "مثلاً چی؟" منظور من هزینه‌های سرسام‌آور نظامی بود. او هم فهمید. می‌خواست من را مجبور به ذکر هزینه‌های نظامی کند تا بگوید توی سرم. چون نسبت به هزینه‌های نظامی خیلی حساسیت داشت. من گفتم "ما به عنوان کارشناسان اقتصادی نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم....." در اینجا او بلند شد و گفت "مهمات و تنوری و این حرف‌ها را قبول ندارم. شما اقتصاددانان نمی‌دانید چه می‌گویند. ما خودمان خوب می‌دانیم چه کار داریم می‌کنیم و آینده‌ی درخشانی برای مملکت در پیش داریم. شما بهتر است این حرف‌ها را کنار بگذارید و به کارهای اساسی‌تر برسید."»